



| روزنامه جوان | شماره ۵۸۰۸ |



پیش‌خواب

مروری بر اثر پژوهشی «تاریخ شفاهی، زندگی و مبارزات آیت‌الله خادمی»

حالات و مقامات «خادم شریعت»

■ **محمدرضا کائینی**

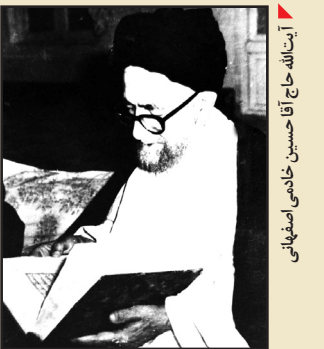


عالم پُر آوازه و مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی، از رهبران دینی و سیاسی شهر اصفهان در دوران معاصر به‌شمار می‌رود. با این‌همه این‌نقش شاخص تاریخی، در پرده غفلت تاریخ نگاران قرار گرفته و درباره آن کمتر سخن رفته است. اثر پژوهشی «تاریخ شفاهی، زندگی و مبارزات آیت‌الله خادمی» یکی از معدود آثار است که در این باره تدوین یافته است. ناشر این اثر (مرکز اسناد انقلاب اسلامی) در دیپاچه آن درباره اهمیت موضوع چنین نگاشته است:

«نقش آیت‌الله خادمی در وقایع انقلاب اسلامی اصفهان از دو سو قابل دقت و توجه است: نخست موقعیت و اهمیت اصفهان از جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی و جریان‌های درون شهر اصفهان و نجف‌آباد و دیگری مقام و موقعیت و رتبه خود آیت‌الله خادمی و تأثیر و نفوذ ایشان در بازار بزرگ و تأثیرگذار اصفهان. آیت‌الله خادمی از جمله علمای ربانی تاریخ معاصر ایران است که ضمن داشتن ارتباط نزدیک و صمیمی با حضرت امام خمینی با راهکارهای خاص خود، مردم، بازاریان و فرهنگیان اصفهان را همپای مردم سایر نواحی ایران در نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی هدایت و رهبری می‌کرد. اغلب فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی صورت گرفته در اصفهان با حضور یا نظر او تحقق یافته است، ضمن آنکه ایشان در مبارزات سیاسی ضد رژیم پهلوی هم یکی از علمای پیشگام به حساب می‌آیند.»

مهدی مهر علیزاده مؤلف اثر نیز در مقدمه خود بر این کتاب، اهمیت موضوع مورد پژوهش را بدین ترتیب

«برای شناخت صحیح زندگی و تلاش‌های آیت‌الله خادمی باید دقت و وسواس بیشتری صرف می‌شد تا



اظهارنظرها منطقی و علمی باشند. غیر از این، حب و بغض‌های سیاسی و دخالت آن در نقل وقایع و انتشار اسناد یا پوشیده داشتن برخی از آنها نیز مشکلات بیشتری را فراوری محقق تاریخ قرار می‌داد. تنها روزنه امید صبر و حوصله در مواجهه با مدارک و اسناد و استفاده هر چه بیشتر از اسناد بیشمار تازه انتشار یافته بود. با این دو امکان، می‌شد پش پژوهش پیش‌رو، فراهم آمد. نکته دیگری که شرح آن در این بخش ضروری به نظر می‌رسد، ارائه توضیحاتی پیرامون نگاه و دیدگاه محقق، اسلام، اندیشه حاکم بر انقلاب اسلامی بوده و مبارزه نیز همین عامل است؛ لذا تلاش‌های آیت‌الله خادمی و گروه پیرامونش همان‌گونه که ادعای ایشان نیز می‌باشد، در این راستا تحلیل شده است. آخرین مطلب شرح این نکته است که چرا محقق به شرح حیات سیاسی-اجتماعی آیت‌الله آقا حسین خادمی پرداخته و روشن شدن آن را بی‌گرفته است؟ در پاسخ به سؤال، به ذکر مختصر عوامل ذیل اکتفا می‌شود: آیت‌الله خادمی، رهبری حوزه علمیه پرسابقه اصفهان را در زمان شکل‌گیری رخدادهای انقلاب اسلامی به‌عهده داشته و این شهر در تعمیق اسلامیت انقلاب و فرهنگ‌سازی آن و صدور دستوردهایش به اقصی نقاط کشور نقش شاخصی داشته است. شناخت تلاش‌های سیاسی-اجتماعی آیت‌الله خادمی با توجه به جایگاه و نقش ایشان در انقلاب اسلامی، کمک فراوانی به شناخت نقش مردم و عوامل استواری انقلاب اسلامی می‌نماید. تدوین تاریخ‌های محلی و نگاه علمی به جزئیات حوادث و پرهیز از کلی‌نگری‌های مرسوم، زمینه‌ساز به وجود آمدن تاریخ جامع انقلاب اسلامی خواهد شد. بر این اساس پژوهش پیرامون زندگینامه شخصیت‌های منطقه‌ای مؤثر در حوادث انقلاب همچون آیت‌الله خادمی در شکل‌گیری تاریخ بزرگ انقلاب اسلامی تأثیرگذار است.

پژوهش پیش‌رو تلاش در روشن تر کردن حیات سیاسی، علمی و اجتماعی آیت‌الله سیدحسین خادمی، مجتهد انقلابی و مورد وثوق امام خمینی است. خانواده آیت‌الله خادمی نسل در نسل روحانی و مرواجن تشیع بودند که در مراکز شیعه‌نشین ایران، عراق، سوریه و لبنان سابقه تبلیغ داشته و با ۲۸۸ و ۱۸۸۰ نسب به امام موسی کاظم(ع) می‌برد.»

■ **سمانه صادقی**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر خاطره نماد تلفیق سیاستمداری با شر بی‌تمداری، یعنی شهید آیت‌الله سیدحسین مدرس است. از این رو بر آن شدیم تا با یکی از نوادگان ایشان به گفت‌وگو بنشینیم. ذکر این نکته لازم است که مصاحبه شونده از چمن‌د به دلایل شخصی خواهان عدم درج نام و تصویر خود بودند که بر اساس میل ایشان رفتار کردیم. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

ابتدا بد نیست به علت مخالفت شهید آیت‌الله مدرس با رضاشاه اشاره بفرمایید.

بسم رب الشهداء و الصدیقین، رضاشاه در دوره هفتم نگذاشت آقای مدرس وکیل مجلس شود و اعوان و انصار خودش را به مجلس فرستاد تا برنامه‌های را که انگلیسی‌ها به او گفته بودند بتواند انجام دهد. در نتیجه آقای مدرس به نتیجه انتخابات اعتراض کرد اما در جواب ایشان گفتند مردم به شمارای ندادند. آقای مدرس هم گفتند: «آن یک رأی خودم به خودم چه شد؟ من که خودم به خودم رأی داده‌ام معلوم است دروغ می‌گویند.»

رضاخان یک بار هم تلاش می‌کند با تطمیع شهید مدرس صدای اعتراض ایشان را خاموش کند؟

بله، در زمان وکالت اول هم پهلوی اول و هم انگلیسی‌ها سعی کردند آقای مدرس را با پول تطمیع کنند. پهلوی دوم، سسپهد امیراحمدی ۲هزار تومان آن موقع به صورت اسکناس یکصد تومانی فرستاد. آقای مدرس می‌پرسد: «این چیست؟» امیراحمدی پاسخ می‌گوید: شاه فرستاده‌اند که رفع حواج بشما شود. آقای مدرس می‌گوید: «به پهلوی بگو این پول خرج جلوگیری از شرارت تو خواهد شد. اگر راضی بود همان جا بگذار، وگرنه بیا و از همان جا برادر و برو.» سفارت انگلیس نیز چند روز پس از آن توسط منشی سفارت یک چک سفید برای آقای مدرس می‌فرستد که ایشان هر مقدار می‌خواهند داخل آن بنویسند. آقای مدرس از منشی سؤال می‌کنند: این چیست؟ او توضیح می‌دهد. ایشان هم با لپچه اصفهانی می‌گویند: «هر سست است. ما پول و به سفیر می‌گویند و سفیر می‌گوید آقای مدرس می‌خواهد آبروی ما را ببرد.

گویا شهید مدرس سبب اوایل دیداری هم با رضاخان داشته و از او خواسته است دست از نوکری انگلیس بردارد؟

در مجلس چهارم با پنج‌م بود که آقای مدرس به اتفاق یار و هم‌زم خود آقای شیخ‌الاسلام ملایری (وکیل ملایر) مصمم شدند برای دیدن رضاشاه بودند؛ لذا به اتفاق درشک‌های کرایه می‌کنند و به کاخ سعدآباد می‌روند. در آن دیدار آقای مدرس با پهلوی صحبت زیادی می‌کنند و به او می‌گویند: «اگر شما دست از انگلیسی‌ها بردارید من به شما می‌چسم.» اما رضاشاه در جواب می‌گوید: «همی توانم قبول داده‌ام.» بعد هم دستش را به شانه آقای مدرس می‌زند می‌گوید: «آقای مدرس! این کسی که برایم چای می‌آورد، اگر قولم را بشکنم در چایم زهر می‌ریزد!» این مرد اردشیر جی بود که از طرف انگلیس مأمور شده بود همه جا همراه رضاشاه باشند. او حتی زمان تبعید رضاشاه هم در کنارش بود.

گفته می‌شود شهید آیت‌الله مدرس به خاطر هوش و ذکاوتش و خلأ قدرت مرکزی خود قصد شاه شدن داشته است. این مسئله

معارف

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۲۷



«ناگفته‌ها و تحلیل‌هایی از سیره سیاسی آیت‌الله سیدحسین مدرس»

در گفت‌وشنود با نواده شهید

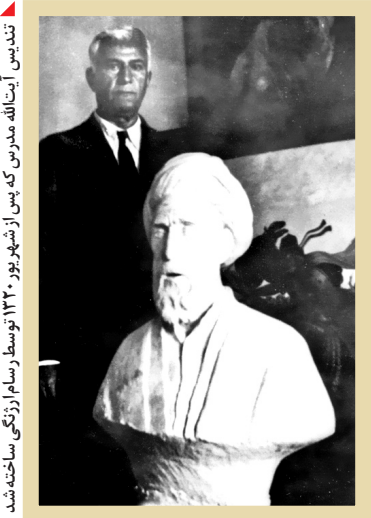
رضاخان به مدرس گفت من به انگلیسی‌ها قول داده‌ام!

صحت دارد؟

یکسری برای تخریب افکار عمومی از این مزخرفات می‌گویند. چون مقام و جاه برای آقای مدرس هیچ ارزشی نداشت. حتی فرزندشان هم که می‌خواهند به اروپا بروند و طب بخواند آقا مخالفت کردند. چون فرزندشان شاگرد میرزا قادر علوم دینی بودند. ایشان به فرزندشان می‌گویند بهترین راه برای شما همین است که علوم دینی بخوانید ولی فرزندشان می‌گوید می‌روند بروم طب بخوانم. آقای مدرس می‌گویند: «شکال ندارد. برو طب بخوان، به شرط اینکه از مردم مزد نخواهی.» نتیجه امر این شد که ایشان رفتند و تحصیل طب کردند و وقتی هم که پزشک شدند از کسی ویزیت نفرگرفتند. حتی در شهرستان‌هایی مثل کردستان، همدان، اراک، ملایر، اصفهان و... که رئیس بهداری بودند، ثروتمندان که هدیه می‌فرستادند ایشان رد می‌کردند. گویا یک بار هم پولی را که مریمی روی میز ایشان گذاشته و رفته بود را فرزندشان برمی‌دارد و از پدر پس گردنی می‌خورد. هیچ یک از اعضای خانواده هم از آنچه شهید مدرس به پسرشان گفته بودند، خبر نداشتند تا ساعات آخری که همین پسرشان به رحمت خدا می‌روند.

رابطه شهید آیت‌الله مدرس با خانواده‌شان چگونه بود؟

خانواده‌ای وجود نداشت. آقای مدرس دو دختر و دو پسر داشتند. دختر بزرگشان در جوانی فوت می‌کند. پسر بزرگ و دختر دیگرشان هم به دهی به نام اسفه



مدرس به رضا خان گفت: «اگر شما دست از انگلیسی‌ها بردارید من به شما می‌چسبم.» اما رضاشاه در جواب می‌گوید: «همی توانم قبول داده‌ام.» بعد هم دستش را به شانه آقای مدرس می‌زند و می‌گوید: «آقای مدرس! این کسی که برایم چای می‌آورد، اگر قولم را بشکنم در چایم زهر می‌ریزد!» این مرد اردشیر جی بود که از طرف انگلیس مأمور شده بود همه جا همراه رضا شاه باشد. او حتی زمان تبعید رضاشاه هم در کنارش بود.

شهید آیت‌اللهسید حسن مدرس در بیمارستان ولس از نورقلوب توسط عوامل رضاشا خان

ار تباط شهید آیت‌الله مدرس با مردم چگونه بود و چقدر مردم برای حل مشکلاتشان به منزل ایشان مراجعه می‌کردند؟

همانطور که اشاره کردم مردم خیلی شهید مدرس را دوست داشتند و فراوان برای حل مشکلاتشان به منزل ایشان مراجعه می‌کردند. در واقع مردم ایران مردمی هستند که هر کسی که صادق باشد را دوست دارند.

می‌توانید خاطره‌ای از ملاقات‌های مردمی شهید مدرس نقل کنید؟

گویا حکومت وقت عده‌ای از کلیبی‌ها را اذیت می‌کند و آنها هم تصمیم می‌گیرند شکستشان را نزد آقای مدرس ببرند؛ لذا به خانه آقای روند اما آقا که قرار بود به مجلس بروند به نوکرشان عمواغلی می‌گویند: «از این پسر عموهایم خوب پذیری کن تا من بروم مجلس و برگردم و ببینم اینها چه می‌گویند.»

با توجه به اینکه ایشان ثروتمند هم نبودند اغلب مراجعات برای چه بود؟

واقعاً هم آقای مدرس از مال دنیا هیچ نداشتند. وقتی ایشان نداشتند، به همین دلیل ما هم نداریم. به آقا پولی نداشتند که به مردم بدهند و مردم برای نظم می‌آمدند. آقا هم برای اینکه کار مردم راه بیفتد، سفارش آنها را می‌کردند.

موردی از این نوع سفارشات شهید مدرس را می‌توانید نقل کنید؟

بله فردی پیش اقامی آید و می‌گوید مرا به یکی از این وزرا بخواه معرفی کنید که شغلی به من بدهند. آقای مدرس که نامه‌هایشان را روی کاغذهای کوچک می‌نوشتند، نامه‌ای می‌نویسند با این مضمون که «یکی از گردنه‌هایی که دست شمامت بدهید دست ایشان که از آن حفاظت کند.»

خاطره‌ای از دوران نمایندگی ایشان در مجلس در خانواده نقل شده است؟

یک بار لایحه‌ای در مجلس مطرح می‌شود که شهید مدرس نمی‌خواستند این لایحه به نفع جناح مخالفان شود؛ لذا آنقدر در موردش صحبت می‌کنند تاوقت نماز ظهر می‌شود. کسی که کنار دست آقای مدرس نشسته و جزو مخالفان بوده، خیلی مفید بود نمازش را سر وقت بخواند. آقای مدرس از فرصت استفاده می‌کنند و به ایشان می‌گویند: «اشیخ! وقت نماز است.» بعد هم همراه ایشان می‌روند که نماز بخوانند. ساختمان قدیم مجلس یک حوضخانه داشت. می‌روند آنجا وضو بگیرند. نه‌مانده مخالف لایحه به نماز می‌ایستد ولی شهید مدرس در راه به روی او می‌بنند و خودشان به مجلس برمی‌گردند. رأی‌گیری می‌شود و اینها برنده می‌شوند. بعد آقای مدرس می‌روند و در را باز می‌کنند و می‌گویند: «اشیخ! چه وقت نماز خواندن بود؟»

شهید مدرس از جمله مخالفان قرار دارد ۱۹۱۹ نیز بودند. خاطره‌ای از مخالفت ایشان با این قرار داد نقل می‌کنید؟ این قرارداد را وثوق‌الدوله بست و بنای آن بر تقسیم ایران بود که نتشد. آقای مدرس در همان مقطع می‌گویند: «من سبب این قرار است ما را بین برویم، چرا به دست دیگران از بین برویم؟ و با این قرارداد مخالفت می‌کنند و آن قرارداد به نتیجه نمی‌رسد.

نحوه دستگیری و تبعید شهید مدرس به چه صورت بود؟ باید بگویم در یکی از روزهای سال ۱۳۰۷ رئیس شهرنایی وقت با تعداد زیادی مأمور اوایل شب به خانه آقای مدرس می‌ریزند و با فرزندان ایشان هم درگیر می‌شوند و ایشان را می‌زنند، بدون آنکه خانواده بدانند آقای مدرس را کجا برده‌اند. همکاران و دوستان ایشان پیگیری می‌کنند و معلوم می‌شود به شهر خواف در مرز افغانستان برده شده‌اند. دو پسر ایشان هم دستگیری می‌شوند و چند روزی در بند بودند. پسر کوچک‌تر ایشان آقای دکتر عبدالباقی هم به مدت یک سال با مأمور زندگی می‌کرده است.

در دوران تبعید خانواده چند بار توانستند ایشان را ملاقات کنند؟

پسر کوچک ایشان آقای دکتر عبدالباقی آن هم با تلاش بسیار و کمک اندک دوستان باقیمانده اجازه می‌گیرند و سه روز نزد آقا بودند. این اولین و آخرین دیدار آقا خانواده بود. **ایشان روزگار تبعید را چگونه می‌گذرانند و با چه سختی‌هایی مواجه بودند؟** اوایل تبعید ایشان در منتهای عسرت و بدی زندگی را می‌گذرانند به‌طوری که حتی ریش و موهایشان را کوتاه نکرده بودند اما با تلاش هم عقیده‌ای‌هایشان وضع کمی بهتر می‌شود اما در کل ایشان تا زمان شهادت ۹ سال در یک اتاق مقید بودند. ناگفته‌نماند در زمان حصر به مأموران خود درس می‌دادند.

در دوران تبعید پیغامی هم برای خانواده فرستاده بودند و چقدر این مسائل به خانواده منتقل شده بود؟

به طور کل پنج، شش نامه از طرف ایشان ارسال شده بود و الا اصلاً نمی‌گذاشتند پیغام بیاید.

شهید آیت‌الله مدرس در دوران تبعید وصیتی هم کرده بودند؟

چون نمی‌دانستند که می‌خواهند ایشان را به شهادت برسانند، البته آن شبی که می‌خواستند آقای مدرس را دستگیر کنند و صیشتان را به خانواده کرده بودند.

خانواده چطور از شهادت آیت‌الله مدرس باخبر شدند؟

آقای مدرس آذرماه سال ۱۳۱۶ به شهادت رسیدند که نیاز به ریاضت ندارد. کسی که بخند و پیغمبر و ائمه اعتقاد دارد ریاضت نمی‌کشد. مگر جو هندی است؟ امساک در زندگی با ریاضت فرق می‌کند. معمولاً مردان خدا امساک می‌کنند.

ایشان که رئیس بهداری کردستان بودند، می‌روند و بدون هیچ حرفی بقیچه‌ای را به ایشان تحویل می‌دهند؛ بقیچه‌ای که حاوی وسایل شخصی شهید مدرس بود. پسر ایشان هم که منتظر این اتفاق بود تنها با گفتن «لا اله الا الله» اشک از چشم‌هایش جاری می‌شود.

از تبعید صدروزه شهید مدرس به قزوین خاطره‌ای دارید؟

صدروز تبعید به قزوین در زمان سیدضیاءالدین بود. سیدضیاء، نوکر دربست انگلستان و معروف به اسید نعناع بود. ایشان محلل بود. پس از آنکه انگلیسی‌ها او را سر کار می‌گذارند او صد نفر از کلا و معروفان ایران را می‌گیرد و به زندان قزوین می‌فرستد که آقای مدرس یکی از آن دستگیرشدگان بودند. نقل شده است در زندان دیگر زندانیان که می‌بینند آقای مدرس راحت خوابیده‌اند از ایشان می‌پرسند: نمی‌ترسید ما را بکشند؟ آقای مدرس می‌گویند: «اگر جرت این کار را داشت همان روز اول این کار را می‌کرد.» بعد از آن هم آزاد می‌شوند و به تهران می‌آیند. در واقع انگلیسی‌ها سیدضیاء را به این دلیل سر کار گذاشتند که اگر کسی خواست قیام کند، در آن دوران باشد. بعد هم که دیدند اوضاع مساعد است رضا پهلوی را سر کار آوردند. به نظر شما نادرشاه را چه کسی کشت؟ به نظر من نادرشاه را هم انگلیسی‌ها کشتند. چون تنها کسی که انگلیسی‌ها را شکست داد نادر بود. نادر هندوستان را فتح کرد و جواهراتش را به ایران آورد. بعد هم هرات را فتح کرد. انگلیسی‌ها دیدند اگر نادر پا بگیرد ریشه انگلیسی‌ها را از خاورمیانه می‌کند؛ لذا تصمیم گرفتند به دست دو نفر اجیر او را بکشند. خیلی جاهای دیگر هم انگلیسی‌ها افرادی را در دست دیگران کشتند. همانطور که گانندی را به دست یک هندی متعصب کشتند. این شگرد انگلیسی‌هاست که در هیچ جای دنیا خودشان مستقیماً کسی را نمی‌کشدند.

می‌شود گفت شهادت آیت‌الله مدرس را هم انگلیسی‌ها برنامهریزی کرده بودند؟

بعید نیست. انگلیسی‌ها کسانی را که با آنها کنار نمی‌آمدند، به هر ترتیبی از سر راه برمی‌داشتند. انگلیسی‌ها همیشه دنبال برنامه‌های خودشان هستند. هنوز هم هستند. باید تاریخ انگلستان را دو باره خواند. آنها خودشان را نژاد برتر می‌دانند و تشکیلات اسرائیل و این چیزها را هم انگلیسی‌ها درست کردند. تمام خاورمیانه اعم از سوریه، لبنان، اردن، عربستان و... دست انگلیسی‌ها بود؛ لذا برای سعودوی‌ها هابیت و برای ما مابایت را درست کردند.

قاعد تشما در خانواده اطلاعات بسیاری از ارتباط امام با شهید مدرس دار بد. این ارتباط در چه حد بوده است؟

امام(ره) از آقای مدرس خیلی کوچک‌تر بودند، بنابراین در آن مقطع جنبه شاگرد و معلمی پیدا می‌کردند، بنابراین این‌امام(ره) و آقای سیدزیده هنگامی که از قم به تهران می‌آمدند، سر درس آقای مدرس هم حاضر می‌شدند.

واز شهید مدرس هم تأثیر می‌پذیرفتند؟ بله، چون سیره امام(ره) هم مثل سیره آقای مدرس بود، فقط روش‌های اجرایی‌شان با هم فرق می‌کرد. ایشان هم همچون آقای مدرس می‌خواستند انگلیسی‌ها در ایران نباشند.

برای آشنایی جوانان با شهید آیت‌الله مدرس باید به کدام بخش از شخصیت مدرس پرداخته شود و دایره اطلاعات نسل جوان نسبت به شهید مدرس را در چه جنبه‌ای باید افزایش داد؟

«شاد مرغی که او به ترک دانه کرد/ دانه از صحرای بی‌توزیر خورد / هم بدان قانع شد و از بند رست/ هیچ دانی بر و باش را نیست» (منشوی مولانا) این دو بیت شعر راهنمای زندگی خانواده‌گی ماست و شاید راهنمای زندگی بسیاری از شهدا باشد. می‌خواهم بگویم شناخت شهید مدرس و روحیه ایشان و بیشتر شهدا که هدف خاصی را دنبال می‌کردند بسیار مشکل است. شناخت اینگونه مردان اسلام و تاریخ ممارست و سختکوشی می‌خواهد. در دنیای مادی کنونی که اکثر ایرانی بشر در آن درگیرند، تحلیل افکار، خواسته‌ها و انگیزه‌های اینگونه انسان‌ها بسی دشوار است. تا کنون نزدیک به ۴۰ کتاب راجع به ایشان نوشته شده است. کتاب‌های خوبی هم هستند اما نظور که باید هنوز شهید مدرس شناخته نشده‌اند. مردانی از این دست هر قدر هم که به آنها پیرزاد یا بد هم مواردی در موردشان هست که همچنان نوشته نشده‌باقی میماند. مثلاً وقتی راجع به امام حسین(ع) صحبت می‌کنیم همه جنبه‌های زندگی ایشان را توانسته‌ایم بگویم این همه که علما گفته‌اند؟ نه، امکان ندارد. کسانی که قراردادشان با خداست، بسیاری از جنبه‌های زندگی‌شان ناشناخته‌باقی می‌ماند. به خودمان هم از این آدم‌ها زیاد داریم که سببشان از جنبه‌های زندگی‌شان گفته نشده است. **کلام آخر؟**

در باره ساخت مقبره ایشان پیش از پیروزی انقلاب، پسرانش اقدامات جزئی انجام می‌دهند ولی بعد از انقلاب به دستور امام ابدان بنیاد شهید و بعد آستان قدس مأمور ساخت مقبره شهید مدرس می‌شوند.

آیت‌الله خاخر؟ در پایان به مناسبت روز مجلس می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم و آن این است که چرا وقتی وارد بزرگراه مدرس می‌شوید می‌بینید نوشته «بزرگراه مدرس» ولی کمی بالاتر برای ورود به بزرگراه دیگری می‌بینید نوشته شده است «بزرگراه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی»! واقعاً این کدام مدرس است که نامش را بر بزرگراه گذاشته‌اند، شهید مدرس یا آیت‌الله سیدحسین مدرس؟!